

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی میان عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه

سال سوّم، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۹۲ هـ ش / ۱۴۳۴ هـ ق / ۲۰۱۳ م، صص ۱۰۳-۱۲۱

بررسی جلوه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر مهیار دیلمی^۱

علی‌اکبر محسنی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی

ابوذر قاسمی آرانی^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی

چکیده

فرهنگ ایرانی، از دیرباز تاکنون، یکی از پربرترین فرهنگ‌های بشری به شمار آمده و همواره مورد توجه شاعران قرار گرفته است. مهیار دیلمی، از شاعران ایرانی تباری است که فرهنگ و تمدن خویش را به ادبیات عرب معرفی نموده است. نوشتار حاضر، پژوهشی توصیفی - تحلیلی با هدف شناسایی زوایای گوناگون فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی در اشعار مهیار دیلمی است که به شیوه‌ای نظام‌مند به بررسی جشن‌ها، آداب و رسوم ایرانی، الفاظ و واژه‌های فارسی، ذکر پادشاهان ایرانی و... در دیوان مهیار می‌پردازد. در این مقاله، ضمن اثبات تأثیرپذیری عمیق مهیار از فرهنگ و تمدن ایرانی، به این نتیجه نیز دست یافته‌ایم که علاقه قلبی مهیار دیلمی به سرزمین خویش، او را از توجه به مبادی اسلامی باز نداشته است؛ اما معرفی فرهنگ و تمدن جامعه ایرانی به ادیبان عرب، از دغدغه‌های مهم فکری اوست و دلیل بر این مدعا، بسامد واژگان و اصطلاحات فارسی در دیوان اوست.

واژگان کلیدی: مهیار دیلمی، شعر، فرهنگ ایرانی، زبان عربی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۱۵

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۱۳

۲. رایانامه نویسنده مسئول: mohseni0310@yahoo.com

۳. رایانامه: abouzarghasemi@yahoo.com

مقدمه

وجود اندیشمندان و ادیبان ایرانی در سرزمین‌های عربی و حکومت‌های عرب‌زبان، باعث رشد فرهنگ و تمدن فارسی و نفوذ آن در این جوامع شده است؛ از این رو با مروری بر تاریخ ادبی و فرهنگی ملت‌های عربی، می‌توان به عمق نفوذ اندیشه و فرهنگ ایرانی در ادبیات عربی دست یافت.

یکی از شاعران کاتب و نامی ایرانی، مهیار دیلمی است که در دربار آل بویه می‌زیست و با اصالت ایرانی خود بسیاری از آداب و رسوم، جشن‌ها و فرهنگ باستانی ایرانی را در زبان و ادبیات عربی بازتاب داده است؛ به گونه‌ای که می‌توان او را یکی از اشاعه‌گران این فرهنگ در قرن چهارم هجری دانست. نگارندگان در این نوشتار، برآنند که علاوه بر معرفی اجمالی مهیار به عنوان یک شاعر عرب‌زبان ایرانی، عنصر پررنگ فرهنگ و تمدن ایرانی را در اشعار عربی او با ذکر نمونه‌هایی از دیوان وی نشان دهند. هم‌چنین در این مقاله می‌کوشند، برای پرسش‌های ذیل پاسخ روشن بیابند:

آیا فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر مهیار دیلمی انعکاس یافته است؟ جلوه‌های بارز آن کدامند؟ کدام‌یک از سنت‌ها و آداب و رسوم ایرانی در دیوان مهیار دیلمی نمود بیشتری دارد؟

پیشینه تحقیق

درباره مهیار دیلمی، مقالات بسیار اندکی در ادبیات عرب وجود دارد. با وجود دغدغه‌های عمیق مهیار برای شناساندن فرهنگ و تمدن ایرانی به جهان عرب، او آن‌گونه که شایسته است به جامعه ادبی کشورمان معرفی نشده است. این جستار، کوششی برای تحقق این هدف است.

برخی از مقالات عربی و فارسی چاپ شده در این زمینه عبارت‌اند از:

در مقاله «قراءة في ديوان مهيار الديلمي» (۱۴۰۸)، عبدالمجید زراقت، الثقافة الإسلامية، به اسلوب شاعری مهیار دیلمی و موسیقی شعری او اشاره می‌شود.

در «شعر مهیار» (۱۳۵۷)، عبدالرحمن شکری، الرسالة، علاوه بر معرفی مهیار، به ویژگی‌های شعر او از جمله: وصف، اخوانیات و... می‌پردازد.

و در مقاله «مهيار الديلمي» (۱۳۴۵)، سید عبدالرزاق الحسنی، المرشد، به رثا و مدح در دیوان مهیار دیلمی و اشعار غدیریّه وی پرداخته شده است.

دو مقاله «مهرگان در عصر اسلامی و بازتاب آن در ادب عربی این دوره» و «بازتاب جشن سده در شعر عربی در دوره عباسی» از بهرام امّانی چاکلی (۱۳۸۶)، مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۳ و ۴ نیز چاپ شده است که در مقاله نخست، مهرگان در ادوار مختلف مورد بررسی قرار گرفته و شواهد

شعری برای آن ذکر شده است و در مقاله دوم، علاوه بر معرفی جشن سده و برخی از رسوم آن در عصر عباسی و اسلامی، اشعاری از ابن حجاج و ابن نباته و دیگر شاعران به عنوان نمونه ذکر شده است؛ اما به مهیار و اشعار او هیچ اشاره‌ای نشده است. هم‌چنین پایان‌نامه‌ای با عنوان «جلوه‌هایی از فرهنگ ایرانی در دیوان مهیار دیلمی» از پرویز ناظمی نگاشته شده است که در دسترس نبود. با توجه به اینکه مقاله‌ای در این زمینه وجود ندارد، ضرورت نوشتار حاضر بیشتر احساس می‌شود.

۱. مهیار دیلمی در یک نگاه

ابوالحسن مهیار بن مرزویه دیلمی، از شاعران بزرگ بغداد و سرآمد عصر خویش بود. (حسینی جلالی، ۱۳۸۰: ۴۹۲) تاریخ تولد او در هیچ منبعی ذکر نشده است؛ اما عصام عبدعلی در کتاب خود بررسی کافی نموده و نتیجه‌گیری کرده است که خود مهیار تلویحاً تاریخ تولد خویش را ۳۶۴ هجری دانسته است. (عبدعلی، ۱۹۷۶: ۵۸)

مهیار دیلمی شاعر ایرانی تبار و زرتشتی‌کیش است که به بغداد می‌آید و به دست استاد خود، شریف رضی مذهب شیعه اختیار می‌کند. (عباس، ۱۹۷۸: ۱۷۱)

اشعار مهیار در غزل و رثا و اخوانیات و شکایت از روزگار، ممتاز است. (الفاخوری، ۱۴۲۷: ۵۲۳) دیوان او اثر گران‌قدری است که در چهار جلد بارها چاپ شده است. او در سال ۴۲۸ ق در بغداد وفات یافت. (کحاله، ۱۹۹۸، ج ۱۳: ۳۲)

۱-۱. ویژگی شعر مهیار

مهیار دیلمی بنا به اصالت آریایی‌اش، اشعاری رقیق و پر از تخیلات شعری داشت. به همین دلیل در ردیف برجسته‌ترین شعرای عرب قرار گرفت و یکی از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین شعرای روزگار شد (الحسنی، ۱۳۴۵: ۸۶) و صف در شعر او فراوان است؛ مانند وصف شمع و ماهی و طبل و امثال آن. ولی مهارت او در توصیف حالات روانی است. از امتیازات شعر مهیار، موسیقی دلپذیر آن است و تشبیهات، استعاره‌های قریب به ذهن اوست. (الفاخوری، ۱۴۲۷: ۵۲۳) شعر او ترکیبی استادانه از عقل و عاطفه است. (امینی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۲۴۱)؛ اما شوقی ضیف معتقد است که «مهیار نسبت به زبان عربی بیگانه بود؛ به همین دلیل دچار تصنع در شعر شد و در بسیاری از احوال، در تعبیر از معانی دقیق غافل شده است و به تطویل، تکرار و اعتراض گرایش یافته است. (ضیف، ۱۹۶۰: ۳۵۶)

۲. جایگاه مهیار دیلمی در ادب عربی

مهیار دیلمی از شاعران نابغه ادبیات عرب است و دیوان او یکی از بهترین نظم‌هایی است که در فنون شعر عربی سروده شده است. (زراقت، ۱۴۰۸: ۲۵۰) نبوغ مهیار در این است که دو فرهنگ فارسی و عربی را با یکدیگر جمع کرده است. (شکری، ۱۳۵۷: ۱۰۰)

او شاعری بزرگ است که از نظر معانی شعری مبتکر و از جهت سبک، قوی و استوار است. هم‌چنین جامع فصاحت عرب و معانی عجم است. (الزرکلی، ۲۰۰۲، ج ۷: ۳۱۷) «مهیار دیلمی انواع فنون ادبی را در شعر خود به کار می‌بست و لطیف‌ترین و نیکوترین براعت استهلال‌ها از اوست.» (ضیف، ۱۹۶۰: ۳۶۲)

۳. بازتاب ایران و گوشه‌هایی از فرهنگ آن در اشعار مهیار دیلمی

بنا به اعتقاد دکتر شوقی ضیف، «مهیار روحیه فارسی یا زردتشتی خود را حفظ کرده بود و از این رو روزه‌هایی در شعر او وجود دارد که انسان را به شناختی از سرزمین فارس رهنمون می‌کند.» (ضیف، ۱۹۶۰: ۳۵۶) به همین دلیل در آثار او نمونه‌های زیادی از فرهنگ و تمدن ایرانی در زمینه‌های گوناگون به چشم می‌خورد که مهم‌ترین آن‌ها در محورهای ذیل قابل تفکیک هستند:

۱. استناد فراوان به جشن‌ها و آداب و رسوم مردم ایران
۲. استناد فراوان به الفاظ و واژه‌های ایرانی از جمله ذکر نام پادشاهان ایرانی و...
۳. تفاخر به آباء و اجداد ایرانی خود (نهضت شعوبیه)

۳-۱. استناد فراوان به جشن‌ها و آداب و رسوم مردم ایران

بسیاری از شاعران، به مناسبت فرارسیدن اعیاد ایرانی چون: نوروز و مهرگان، حاکمان را مدح و ستایش می‌کردند و از هدایای آن‌ها بهره‌مند می‌شدند. مهیار یکی از این شاعران است که روحیه مملو از وطن‌دوستی و توجه به فرهنگ ملی، او را بر آن داشت که دیوان اشعارش را سرشار از مدایح مهرگانی و نوروزی کند. (چاکلی، ۱۳۸۶: ۲۷)

۳-۱-۱. جشن نوروز و سنت‌های آن

در آثار ادیبان عرب و تازی‌گویان ایرانی، نمونه‌های زیاد و زیبایی در وصف و تهنیت نوروز به چشم می‌خورد. در عید نوروز، شاعران و ادیبان با حضور در دربار خلفا و امرا، قصاید و اشعار خود را می‌خواندند. این نوع اشعار را در ادبیات عربی نوروزیات و مهرجانیات نامیده‌اند. (بیرونی ۱۸۷۸: ۵۰۶)

از آن‌جا که مهیار یک شاعر ایرانی در دیار اعراب بود و علاقه وافری به سرزمین خویش داشت و از طرفی حکام و امرای آل بویه ریشه نیز در زبان فارسی داشتند، مهیار بهترین روش برای یادآوری و احترام به سرزمین اجدادی را در این دیده است که به اشعار نوروز (نوروزیه) پناه برد. وی به این اقدام خود بسیار افتخار می‌کند (راثی، ۱۳۸۹: ۱۰۹) و از جمله شعرایی است که بیشترین قصاید را در مورد نوروز و جشن‌های آن سروده است. (میرزا محمد، ۱۴۲۷: ۲۳۲) و حسین‌علی محفوظ تعداد آن‌ها را هفتاد و اندی قصیده می‌داند. (محفوظ، ۱۳۴۸: ۱۵)

از جمله سنت‌های نوروزی هدیه دادن است. جاحظ می‌گوید: بزرگان هدایایی تقدیم شاه می‌کردند. هر کس آن‌چه را خودش بیشتر دوست می‌داشت هدیه می‌کرد؛ از قبیل عنبر، مشک و جامه. شاعران و خطیبان اشعار و خطبه‌های خود را به مناسبت نوروز عرضه می‌کردند. (جاحظ، ۱۴۰۶: ۲۳۶)

مهیار در یکی از قصاید خود که آن را برای صاحب بن عبّاد سروده، عید نوروز را به او تبریک گفته و از او گله‌مند شده است که چرا خلعت زمستانی را برای او نفرستاده است:

حاشاکِ من عاریّةٍ تُرَدُّ اَبیضَ ذاکِ الشَّعرِ المُسَوِّدُ

(الدّیلمی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۸۷)

ترجمه: حاشا که امانت زمستانی که باید داده شود ندهی که موی سیاه به انتظار آن سپید شد.
در پایان آن می‌گوید:

وکیف طبت ان یری فریسة نفسا و ایام الشتاء اسد
یحتشم النیروز من اطلاله والمهرجان یقتضیک بعد

(همان)

ترجمه: چگونه احساس شادمانی می‌کنی؛ حال آن‌که کسی شکار روزهای زمستانی است که سرما چون شیری او را در بر گرفته است. نوروز خرامان از تپه‌ها و دشت‌ها فرامی‌رسد و در پی آن مهرگان نیز تو را فرامی‌خواند.
مهیار در خلال مفاخره‌ای به بانیان نوروز چنین می‌گوید:

ابناء کسری نشرت مجدداً ما أدرجت منهم الیالی
والیوم عن ملکهم حدیث یبیی بایامه الاولی
بنوا علی العدل کلّ شیء فانتخبوه یوم اعتدال

(همان، ج ۳: ۴۷)

ترجمه: نوادگان خسرو، مجد و شکوهی را گسترانیدند که تاریخ آن‌ها را در دل خویش ثبت کرده است. هنوز هم سخن‌هایی دربارهٔ عظمت دیرینهٔ آنان بر سر زبان‌هاست. آنان همه چیز را بر پایهٔ عدالت پی‌ریزی نمودند و این عدالت را در عید و آغاز بهار بنیان نهادند.

۳-۱-۲. جشن مهرگان

مهرگان جشنی است که در شانزدهم ماه مهر هر سال برگزار می‌شد و از دو واژهٔ «مهر» به معنای خورشید و الههٔ نور و پسوند «گان» تشکیل شده است و به صورت «مهرجان» معرّب شده است. (الحموی، ۱۴۰۸، ج ۵: ۲۳۲) این جشن به عنوان یک عید باستانی، توانست به عنوان شاخصی مهم از شاخصه‌های فرهنگی ایرانی باقی بماند و طبع شاعران تازی سرایی مانند مهیار دیلمی، مهرگان و سنت‌های آن را در اشعار خود تجلّی بخشیدند. (چاکلی، ۱۳۸۶: ۳۳)

مهیار به دلیل وطن‌دوستی، به دفاع از مهرگان می‌پردازد. او به این جشن توجه ویژه داشته است و ردّ پای مهرگان در دیوانش بسیار پررنگ و قابل تأمل است. او با اشاره به مانع شدن «رمضان» از مراسم «مهرگان»، خطاب به ابومنصور یزدانفار، حاکم وقت، می‌گوید:

اليوم عيدٌ من الملوك جدوده الـ ماضون، حقّ مستفيضٌ شائع

(الدّیلمی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۶۱)

ترجمه: امروز عیدی از جانب پادشاهان و نیاکان گذشته فرارسیده است که حقّی بزرگ و فراوان بر گردن دارد.

کم من نصيبٍ للخلافه عندنا في مثله «رمضان» منه مانع

(همان)

ترجمه: چه بسیار ما سهم و بهره از پادشاهی داشتیم که رمضان و مانند آن مانع از رسیدن ما به آن شد.

او در توصیه‌ای خطاب به یزدانفار، در حفظ «مهرگان» می‌گوید:

فالبس له خُلل المعمر بعده في العزّ ما نجم الهلال الطالع

(همان: ۱۷۶)

ترجمه: پس لباس جاودانگی و عزّت را تا زمانی که ماه می‌درخشد بر آن «مهرگان» بپوشان.

مهیار تأکید می‌کند که مهرگان از سنت‌های اصیل ایرانی است که کسری آن را بنیان گذاشت:

وعاد المهرجان بخفض عيش و عرف على ظلاله الصفاق

هو اليوم ابتناه ابوك «کسری» وشيد من قواعده الوثاق

(همان، ج ۲: ۳۵۲)

ترجمه: مهرگان، با آسودگی و ناز و نعمت بازگشت و پرندگان در سایه‌اش شاد گشتند. این همان روزی است که پدرت کسری آن را بنیان نهاد و از قواعد آن، پیمان‌ها را محکم ساخت. او به بخشش‌ها و صلّه‌ها در جشن مهرگان اشاره می‌کند:

كفى المهرجان مُدَكِّراً و ذریعةً الى مُحسنٍ فى المكرماتِ مُطِيبٍ

(همان، ج ۱: ۲۳)

ترجمه: برای مهرگان همین بس که یادآوری کننده و بهانه‌ای است برای نیکوکار در بخشش‌ها.

يسوق المهرجانُ اليك منها عرائس و النشيدُ لها نثار

(همان، ج ۲: ۱۰)

ترجمه: مهرگان عروس‌هایی را به سوی تو می‌آورد و سروده‌هایی که نثار آن می‌شود.

و اذا المهرجانُ جاءك يهدي ه فقد طاب زائرٌ و مَزور

(همان: ۶۲)

ترجمه: آنگاه که مهرگان می‌رسد، تو را هدایت می‌کند و زیارت کننده و زیارت شونده پاکیزه می‌شوند.

ليوم المهرجان و كان عطلاً و شاخ من فرائدها و عقيد

(همان: ج ۱: ۳۱۵)

ترجمه: مهرگان زینتی از گردنبند مروارید بر گردن داشت.

۳-۱-۳. جشن سده

جشن سده از رسوم قدیمی ایرانیان بود و اعراب مسلمان هم به پیروی از آن‌ها در این جشن شرکت می‌کردند. (عبدعلی، ۱۹۷۶: ۲۸۰)

چون صد روز از زمستان سپری می‌شد، ایرانیان جشن سده را برپا می‌کردند و فلسفه آن هم این است که آن‌ها در پایان صد روز از سرما و یخبندان، برای مبارزه با این پدیده اهریمنی که به کشت و زرع و دام‌هایشان زیان می‌رساند، در جشنی بزرگ، آتش را که رمزی از اهورامزدا بود می‌افروختند تا نیروهای اهریمنی نابود شوند. (رضی، ۱۳۸۳: ۱۰۰)

مهیار از جمله شاعران و وطن‌دوستانی است که برای بقای جشن سده به توصیف سنن آن می‌پردازد. دکتر شوقی ضیف شعری درباره سده از او نقل می‌کند:

وكلُّ نارِعلى العشقِ مضمرةً من نارِ قلبِي أو من ليلة السّدقِ

(ضیف، ۱۹۶۰: ۳۵۵)

ترجمه: هر آتش افروخته‌ای که بر عاشقان عرضه می‌شود، یا از آتش دل سوزان من است؛ یا از آتش خجسته جشن «سده».

«السّدق» در معاجم عربی، غالباً به صورت معرّب و فارسی تفسیر شده است و اصل آن را «سده» یا «سده» دانسته‌اند. (فیروزآبادی، ۱۹۹۱، ج ۱: ۵۲۳)

۲-۳. استناد فراوان به الفاظ و واژه‌های ایرانی

۳-۲-۱. استفاده از کلمات فارسی

زبان شناسان، واژگان زیادی را در زبان عربی معرب شده از فارسی می‌دانند (آذرنوش، ۱۳۵۴: ۱۸)؛ مانند کلمه «برقع» به معنای «پرده» و «جوهر» که معرّب شده «گوهر» است و در شعر مهیار به کار رفته است:

فکم ليله فيه نضوت حميدة وألبست يوماً بُرُقع العيش صالحاً

(الدّیلمی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۶۷)

ترجمه: چه بسیار شب نیکویی که جامه‌ام را از تن بیرون آوردم و چه بسا روز خوبی که پرده‌ای از زندگی را پوشیدم.

هو جوهرٌ ما كلُّ غائصة له بالفکر تعلم ما مكان الدرة

(همان، ج ۱: ۱۹۰)

ترجمه: او گوهری است که هر کسی به آن دست نمی‌یابد و با افکار و اندیشه‌هاست که جایگاه آن مروارید شناخته می‌شود.

وجوهرة فى الناس كانت يتيمة وهل من أخٍ للبدن بين الكواكب

(همان، ج ۱: ۱۶۱)

ترجمه: او گوهری یگانه در میان مردم بود و آیا همتایی هست برای ماه در میان ستارگان؟ از دیگر واژگان فارسی که در دیوان مهیار به کار رفته است عبارت‌اند از:

تاج

أبى الحُسن أن يحيى بها عقدُ ناظمٍ فُسلِّكَ أو يسمو لها تاجُ عاصِبٍ

(همان، ج ۱: ۱۶۳)

ترجمه: زیبایی از اینکه گردنبندی به او ببخشد ابا دارد؛ پس به رشته کشیده می‌شود یا تاجی محکم بر آن گذاشته می‌شود.

حریر

إذا عرضتها الصُّحُفُ شكَّ رواؤها
أوشى حريرٍ أم كلامٍ مُحجَّرُ

(همان، ج ۱: ۲۳۰)

ترجمه: هنگامی که صحیفه‌ها بر او عرضه می‌شوند، روایانش شک می‌کنند که آیا لباسی است از حریر یا کلامی است مزین؟

عنبر

في جیده الكافورِ سبحةُ عنبرٍ
ما كان أغفلى و ليسَ عن السُّحِّحِ

(همان، ج ۱: ۲۲۵)

ترجمه: در گردن سپیدش، تسیحی از عنبر است. چه حیرت‌آور است که از دانه‌های تسیح نیست.

مشک

نري أن فأر المسك تحت رحالنا
فتائقُ من أردانه و فتائتُ

(همان، ج ۱: ۱۶۳)

ترجمه: بوی مشک را زیر زین اسبانمان می‌بینیم و خرده‌های آن از آستین‌هایمان ریزان است.

سریر

وأعجبه تنزلُهُ بعیداً
وأنتِ علی سریر الملکِ راقی

(همان، ج ۲: ۲۸۴)

ترجمه: فرود او در حالی که دور است و بالا رفتن تو از تخت پادشاهی، او را به شگفتی واداشته است.

۲-۲-۳. ذکر نام پادشاهان باستانی با ویژگی آن‌ها

با توجه به ایرانی بودن مهیار و فخر وی به نژاد خود، در دیوان او به تعدادی از نام‌های پادشاهان سلسله‌های مختلف ایرانی پیش از اسلام برمی‌خوریم؛ کلماتی مانند کسری، یزدجرد، منوچهر، بنوساسان. (مهدوی دامغانی، ۱۳۵۶: ۱۰۸)

او در جای جای دیوانش، از پادشاهان ایرانی به بزرگی یاد می‌کند و برای آنان ویژگی‌هایی قائل می‌شود؛ از جمله:

الف: شجاعت و جنگاوری

مهیار دیلمی در شعر خود ایرانیان را مردان عدل و داد، سیاست و جنگ معرفی می‌کند. (عبدعلی،

۱۹۷۶: ۲۸۷)

و کفیناه امر «رسئم» فی الحر
ب إذا عُدد الرجال الذُّکورُ

والذی قد سَقَى من الدّم «ذو الأکد» ساف «حتی رَوَى الشری «سابور»

(الدّیلمی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۶۲)

ترجمه: آن هنگام که مردان آماده نبرد می‌شدند، فرمان رستم را در جنگ پذیرفتیم و شاپور از خون‌ها، خاک را از خون‌ها سیراب کرد. منظور از «ذو الاکتاف»، یکی از پادشاهان ایرانی به نام شاپور پسر هرمز است که علیه اعراب خروج کرد.

لو لاک والأیام دوالئة ما استعبَدَ الفُرسَ الأعرابُ

(همان، ج ۱: ۱۱۹)

ترجمه: اگر تو نبودی و روزگار می‌چرخید، عرب‌ها ایرانیان را به بندگی می‌کشیدند.

ب: فخر

فخر از واژگانی است که در دیوان مهیار دیلمی بسامد بالایی دارد. او به اجداد و نیاکان خویش، فراوان مباحثات می‌کند و می‌گوید:

ویمیناً لَمَن تَمَدُّ بِأَعْرَا
قک فی الفخر أن یسودَ جدیرُ
دوحةٌ من ثمارها أنت و المَغ
رَسُ منها «بهرام» أو «أردشیر»

(الدّیلمی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۶۰)

ترجمه: قسم به کسی که در فخر ریشه‌های تو را می‌گستراند و شایسته بزرگی است، تو درختی از میوه‌هایی هستی که ریشه آن بهرام یا اردشیر است.

من هیة الله إلی سَابورَ فخرٌ مُستمرُّ

(همان: ۷۱)

ترجمه: از بخشش‌های خداوند به شاپور، فخر همیشگی اوست.

ابناءُ تیجانِ الأُسرةِ قوبلوا
فی الفخرِ بینَ مَرازِبِ وأکاسِرِ

(همان: ۷۳)

ترجمه: آنان صاحبان تاج و تختی هستند که در فخر با مرزبانان و شاهان برابری می‌کنند.

در اینجا «مرازب» جمع «مرزبان»، رئیس ایرانیان و «اکاسر» جمع «کسری» است.

ج: منزلت رفیع

مهیار منزلت پادشاهان ایرانی را بسیار بلند و منیع توصیف می‌کند و بزرگی مقام آنان را با ستارگان آسمانی مقایسه می‌کند:

بناه علی تاجه «أردشیر» جنابا مریعا وجارا منیعا

(همان، ج ۱: ۲۲۶)

ترجمه: اردشیر با تاجش، جایگاهی ترسناک و همسایه‌ای بلند را بنا نهاده است.

رأت عین «ساسان» فیها النمو وهی علی کفه تشرق

(همان، ج ۲: ۳۳۵)

ترجمه: چشمان ساسان در آن، رشد و نمو را دید، در حالی که در دستان او خورشیدی می‌درخشید.

تُمثل «بهرام الکواکب» قائماً بها حیث «بهرام الأکاسر» قاعد

(همان، ج ۲: ۲۲۷)

ترجمه: سیاره بهرام در جایی ایستاده است که بهرام پادشاه نشسته است.

د: اصل و نسب والا

اصل و نسب از مضامین رایجی است که شاعران همواره در اشعار خویش به آن بالیده‌اند. مهیار دیلمی هم از جمله این شاعران است که نسب خود را به ساسان و کسرییان نسبت می‌دهد و به آن فخر و مباحات می‌کند:

وإن أک من «کسری» وأنت لغيره فإنی فی حب «الوصی» نسیب

(همان، ج ۱: ۴۴)

ترجمه: اگر من از نسل کسری هستم و تو از نسل دیگری، پس من در عشق به وصی خویشاوندم.

مدت الی «ساسان» ناشر عرقها وقضت لها «عدنان» بالعریة

(همان: ۱۵۸)

ترجمه: نسبش را به ساسان می‌رساند و عدنان به عرب بودن آن حکم می‌کند.

إخوتی من بنی الوفاء ورهطی یوم أغزوا-الملوک من آل «کسری»

(همان، ج ۲: ۴۰۹)

ترجمه: برادران و یارانم در روز جنگ از وفاداران هستند؛ همان‌گونه که پادشاهان از خاندان کسری هستند.

صمّاه من «عبدالرحیم» لها عرق یمد إلی «منوچهر»

(همان: ۳۹۱)

ترجمه: از عبدالرحیم نسبتی است که به منوچهر می‌رسد.

عُلاً شَادَهَا مَجْدُ «عَبْدِ الرَّحِيمِ» عَلَى خُطَّةٍ خَطَّهَا «أَرْدَشِيرُ»

(همان: ۳۹۶)

ترجمه: مجدی است که عظمت عبدالرحیم، آن را بر سرزمینی که اردشیر بر آن گام گذاشته است، برافراشته است.

اما پایه و اساس دیدگاه مهیار، مبادی اسلام است و به همین خاطر به نابودی تاج و تخت کسرای توجّهی نمی‌کند. (زراقت، ۱۴۰۸: ۲۶۳) او به تحقق نظام اسلامی توجّهی عمیق دارد؛ در حالی که نظام کسرا و اردشیر را ردّ می‌کند:

وَقَابَهَا «أَرْدَشِيرِيه» فَخَرَّقَ فِيهَا بَمَا اشْتَعَلَا

(همان، ج ۳: ۴۸)

ترجمه: اسلام حکومت اردشیر را دگرگون کرد و در آن شکاف ایجاد کرد.

وَرَدَّهَا عَجْمًا «كَسْرِيه» يَضَاعُ فِيهَا الدِّينُ حَفْظًا لِلدُّوَلِ

(همان: ۱۰۹)

ترجمه: اسلام، حکومت ایرانی کسرای را که دین در آن ضایع می‌شد نپذیرفت؛ در حالی که مایه حفظ دولت‌ها بود.

۳-۲-۳. اشتیاق و دلتنگی به ایران

در دیوان مهیار، نمونه‌های فراوانی از دلتنگی برای وطن وجود دارد. او در نامه‌ای که به شرف الدین ابی سعد نوشت، فراق خود از کشورش را چنین توصیف می‌کند:

شوقٌ الى الوطن المحبوبِ جاذبٌ أضْمُ سَلاعی ودمعٌ جری، من فرقة الجار

(همان، ج ۲: ۳۵۲)

ترجمه: شوقی به وطن محبوبم دارم که قلبم را مجذوب خویش می‌سازد و از فراق همسایه اشکم را جاری می‌کند.

و در جای دیگر از غربت خود می‌گوید و در هوای وطن می‌نالد:

سِرتَ ونفسی توؤدُ فی وطنی بَعْدَكَ أَنْ المَقِيمِ مَغْتَرِبِ

(همان، ج ۱: ۲۶)

ترجمه: رفتی و دلم هوای وطن دارد؛ بعد از آن که در غربت مقیم شدم.

مهیار در بغداد، از غربتش شکوه می‌کند و بر مجد ایرانی از دست رفته‌اش می‌گرید و می‌گوید:

أبکیهمُ أثوراً وما لى أن أبرهمُ عیانُ

(الدیلمی، ۱۳۴۴، ج ۴: ۴۱)

ترجمه: بر بزرگی آن‌ها می‌گیریم؛ زیرا آن‌ها را نیکوترین می‌دانم.

۳-۲-۴. اشاره به اسامی برخی از شهرهای ایران

او در دیوانش از شهرهای ایران و مردم آن و ویژگی‌هایی چون عدل و داد، گرمای طاقت‌فرسا و پایبندی به عهد و پیمان بسیار نام می‌برد:

یذاع الأفقَ الشرقيَّ قبلته فی القسطِ ما ضمَّ «خوزستان» فالکورُ

(همان، ج ۲: ۱۰۶)

ترجمه: قبله او با مشرق، خوزستان و منطقه «الکور» در عدل و داد برابری می‌کند.

کلیله «السوس» أو لیل «البدان» وما حمی «بواسط» ثنیک الأخابیرُ

(همان، ج ۲: ۱۰۸)

ترجمه: شب‌های شوش و بدان، تو را از گرمای شهر واسط آگاه می‌کند.

«السوس»: شهری در خوزستان؛ شوش؛ «البدان»: ناحیه‌ای در استان خوزستان

وأعجبُ ما حدّثه أن ذمّه وَفّت فارسٌ فیها وخاست بها العُربُ

(همان، ج ۱: ۱۴۷)

ترجمه: شگفت‌تر از آن‌چه می‌گویم، عهد و پیمانی است که ایرانیان به آن وفا می‌کنند و عرب خلف وعده می‌کند.

او هم چنین به بهانه‌های شاعرانه، شهرهای میهنش را به یاد می‌آورد:

أم أراک الشقوق أشبها ه «سُلیمی» فی الأراکِ

(همان، ج ۲: ۳۶۸)

ترجمه: آیا اشتیاق تو را مانند سلیمان در اراک می‌بینم؟

۳-۲-۵. اشاره به آتش و آتشکده

مهیار به دین و آیین ایرانیان هم توجه می‌کند و در دیوانش از آتشکده، معبد ایرانیان یاد می‌کند و گرایش خویش را به دین اسلام ابراز می‌دارد:

وتارک بیت النار ییکی شراره
علی دماً أن صار یتیی مسجداً

(همان، ج ۱: ۲۳۳)

ترجمه: در حالی آتشکده را ترک می‌کنم که شراره‌های آتش بر من که خانه‌ام مسجد شده است؛ خون می‌گیرند.

او در شعرش اشاره به اهتمام ایرانیان به آتش دارد که آن را می‌پرستیدند و تقدیس می‌کردند.
(عبدعلی، ۱۹۷۶: ۲۹۳)

قوم یرون القری بالنار یکسبهم
فخرأ و قوم یرون النار ربهم

(همان، ج ۳: ۳۶۳)

ترجمه: قوم عرب که با آتش از میهمان پذیرایی می‌کردند و آن را مایه فخر خود می‌دانستند و قوم فارس که آتش را می‌پرستیدند.

۳-۳. شعوبه گری مهیار

کلمه «شعوبیه» از مصطلحات عهد بنی عباس است که ایرانیان در این دوره فرصت بسیاری برای نشر افکار و عقاید خود یافتند. (صفا، ۱۳۶۹: ۲۷)

نخستین جنبش شعوبیه، جنبش ادبی بود همان‌طور که عرب به شعر، ادب و حفظ انساب مباحثات می‌کرد، ایرانیان شعوبی نیز شروع به سرودن شعر عربی کردند و فخر به انساب و نیاکان خود را در آن آغاز کردند (ممتحن، ۱۳۵۳: ۱۹۲) مهیار از این دست شاعرانی است که قادر به کنترل احساساتی که منجر به تعصب در مورد مردمش می‌شد نبود و به همین دلیل، شروع به سرودن درباره بزرگواری‌ها و سروری قوم خود کرد. (الحسنی، ۱۳۴۵: ۸۶)

دکتر شوقی ضیف معتقد است: «مهیار احساس عمیقی به فارسی بودنش داشت؛ به همین دلیل ویژگی‌های خاصی در شعرش وجود دارند که به معنا باز می‌گردند و دایره معنایی وسیعی دارند. شاید بهتر است که آن را روح فارسی بنامیم. هم‌چنین در دیوان او نشانه واضحی از فارسی بودنش نیست؛ مگر شعوبی گری او» (ضیف، ۱۹۶۰: ۳۵۵) از سوی «احمد امین مصری» هم معتقد است که «مهیار به ریشه‌های فارسی خویش تأکید بسیار داشت. در دیوان او تبریكات بسیاری درباره عید نوروز و جشن‌های فارسی به چشم می‌خورد و این خود نشانه‌ای بر شعوبیت مهیار است.» (امین، ۱۴۲۵، ج ۱:

مهیار هرگز مساوات بین ایرانیان و اعراب را نپذیرفت و خاک ایران را بهترین خاک و ساسانیان را از همه شریف تر می‌دانست. (عبدعلی، ۱۹۷۶: ۲۸۷) او در شعر به تبار ایرانی خود می‌نازد و می‌گوید، من بزرگی عجم و دین عرب را باهم دارم:

وقیست الدّین من خیرنی	قد قیست المجد من خیر اب
سؤدد الفرس و دین العرب	و ضممت الفخر من اطرافه

(الدّیلمی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۶۴)

ترجمه: مجد و حسب از بهترین پدران و دین و آیین از سرور مرسلین دارم. فخر و مباهات را از همه جانب گرد آوردم: سیادت عجم و آئین عرب.
و در جای دیگر نیز می‌گوید:

ابینه لا یتغی لهادم؟	لمن علی الارض و کانت غیضه
ارغم للمظلوم انف الظالم	من فرس الباطل بالحق ومن
طر بخوافیهم و بالقوادم	الابنوساسان او جدودهم

(همان، ج ۳: ۳۳۴)

ترجمه: زمانی که زمین بیشه‌زار و نی‌زار بود، ایرانیان کاخ‌ها برافراشتند. آنان داد ستم‌دیده از ستمگر می‌ستاندند. اینان فرزندان ساسان و از تبار آنان هستند که با پر و بال خود به پرواز درآمدند.
مهیار به خاندان خود که والاترین خاندان عجم است، اظهار مسرت و غرور می‌کند و به شرافت اسلام و ادب و الای خود افتخار کرده، می‌گوید:

أم سعد فمضت تسأل بی	أعجبت بی بین نادى قومها
فأرادت علمها ما حسبی	سرّها ما علمت من خلقی
أنا من یرضیک عند النسب	لا تخالی نسبا یخفضنی
ومشوا فوق رعوس الحقب	قومی استولوا علی السدھر فتی
وبنوا أیباتهم بالشهب	عمّموا بالشّمس هاماتهم
أین فی الناس أب مثل أبی	وأبی کسری علی ایوانه
شرف الإسلام لی والأدب	سورة الملک القدّامی وعلی

(همان، ج ۱: ۶۴)

ترجمه: امّ سعد، در محفل خانواده، شگفت‌زده از حال من جويا گشت. از رفتار و کردارم شادمان بود. خواست از تبار و خاندانم باخبر باشد. میندار که نسب من مایهٔ خواری است؛ چون رضایت خاطر را فراهم دارم. خاندان من با جوانمردی بر روزگار حکومت کردند و سال‌های سال پا بر سر سران نهادند. از خورشید آسمان

عمّامه بستند و کاخ خود را بر فراز اختران برافراشتند. پدرم کسری بر ایوان خود تکیه دارد. کدام کس پدری چو من دارد. صاحب صولت در میان سلاطین پیشین؛ علاوه بر شرافت اسلام و ادب و افری که نصیب من گشته است.

بی تردید مهیار گذشته قوم خود و بزرگی آن‌ها را یادآوری می‌کند:

من بهالیل أنبتوا ریشه الأُر
ض وربّوا عظامها والجلدا
بین «جمّ» و «سابور» أقیما
ل، یعدّون مولد الدهر عدّا

(همان، ج ۱: ۲۳۴)

ترجمه: پیشوایان و سرورانی که ریشه زمین را رویانده و استخوان و پوست آن را پروراندند. در میان جمشید و شاپور پادشاهانی هستند که زمان تولد روزگار را به دقت می‌شمارند.

مهیار اعتقاد دارد که عدل و داد با از بین رفتن پادشاهان ایرانی نابود شد. (عبدعلی، ۱۹۷۶: ۲۸۸) او به عدل و کشورداری آنان اشاره نموده، می‌گوید:

سیرُ العدلِ فی ماآثرهم تُر
وی وحسن التّدیر عنهم یؤدی

(الدّیلمی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۲۴۳)

ترجمه: عدالت در اعمالشان هویداست و تدبیر نیکو از آن‌ها سر می‌زند. ایرانی بودن از یک سو و آشنایی با زبان عربی از دیگر سو، تأثیر بسیار وسیعی بر شعر او بر جای گذاشته است؛ تا جایی که در اعماق وجود خود، هم احساس ژرفی به ایران و ایرانی دارد و هم احساس غرور فراوانی به آگاهی‌اش بر ادب عربی. وی در توصیف اشعار خود چنین می‌گوید:

حلّی من المعدن الصریح إذا
غشّ تُجَارُ الأشعار ما جلبوا
تشکرها الفرسُ فی مدیحک لل
معنی وترضی لسانها العرَبُ

(الدّیلمی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۱۱۲)

ترجمه: آنگاه که تاجران شعر و متکلّیان آن برای صلّه شعر ناخالص می‌سرایند، پارسیان مضامین ناب و اصیل شعرم را ستایش می‌کنند و تازیان الفاظ زیبای آن را.

او به ایرانی بودن خویش می‌بالد و بزرگواری ایرانیان را می‌ستاید:

وان کنْتُ من «فارس» فالشری
فُ معتلقٌ ودّه بالشرف

(همان، ج ۲: ۲۶۴)

ترجمه: از ایرانیان شریف و بزرگواری هستم که با انسان‌های شریف دوستی می‌کنم.

فی «فارس» نسبٌ یجاذب فخره ما فیہ لابن المرزبان منازع

(همان، ج ۲: ۱۷۶)

ترجمه: نسبی در فارس است که فخرش انسان را جذب می‌کند و در آن برای ابن مرزبان منازعی نیست.

نتیجه

با توجه به مطالب مطرح شده، می‌توان نتایج ذیل را از مقاله حاصل کرد:

۱. ایرانی بودن و آشنایی با زبان عربی، تأثیر بسیار وسیعی بر شعر مهیار دیلمی بر جای گذاشته است؛ از این رو او را جامع فصاحت عرب و معانی عجم می‌دانند.
 ۲. از میان اعیاد ایرانی، نوروز و مهرگان بیشتر از سایر مقولات در شعر او بازتاب دارند. او برای احترام به سرزمین اجدادی‌اش، از موقعیت سیاسی حکام آل بویه به بهترین شکل استفاده کرده و آن‌ها را با اشعار نوروزیه مدح کرد.
 ۳. کلمات و واژگان فارسی، در دیوان او بسامد بالایی دارند؛ از جمله: تاج، مشک، حریر، عنبر و...
 ۴. دلتنگی برای وطن، او را بر آن داشت تا به هر بهانه شاعرانه‌ای از شهرهای ایران یاد کند و مردم سرزمینش را با صفاتی مانند عدل و داد و پابندی به عهد و پیمان بستاید.
 ۵. مهیار پادشاهان باستانی ایران را با ویژگی‌هایی چون: شجاعت، جنگاوری، اصل و نسب والا می‌ستاید و این نمایانگر اصالت فرهنگی اوست.
 ۶. مهیار از آتش و آتشکده یاد می‌کند و در عین حال گرایش خویش را به دین اسلام ابراز می‌دارد و این نشان می‌دهد که علاقه عمیق به فرهنگ و تمدن ایرانی، او را از توجه به مبادی اسلامی باز نداشته است.
- پس می‌توان گفت، مهیار دیلمی با حفظ اصالت ایرانی‌اش، یکی از مروّجین فرهنگ و تمدن ایرانی در ادبیات عرب است.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۵۴)؛ راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی (پیش از اسلام)، دانشگاه تهران.
۲. الحموی، یاقوت (۱۴۰۸)؛ معجم البلدان، بیروت: دار للطباعة والنشر.
۳. الدّیلمی، مهیار (۱۳۴۴)؛ دیوان مهیار الدّیلمی، الطبعة الأولى، القاهرة: دارالکتب المصریه.
۴. الزرّکلی الدّمشقی، خیرالدین (۲۰۰۲)؛ الأعلام، الطبعة الخامسة عشر، بیروت: دار العلم للملایین.
۵. الفاخوری، حنا (۱۴۲۷)؛ تاریخ الأدب العربی، بیروت: منشورات ذوی القربی.
۶. امین، احمد (۱۴۲۵)؛ ظهر الإسلام، بیروت: دارالکتب العربی.
۷. الأمینی، عبدالحسین (۱۴۰۳)؛ الغدیر فی الكتاب والسنة والأدب، بیروت: دارالکتب العربی.

۸. بیرونی، ابوریحان (۱۸۷۸)؛ الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، آلمان: ساخائو.
۹. جاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر (۱۴۰۶)؛ المحاسن والأضداد، تحقیق عاصم العیتانی، الطبعة الأولى، بیروت: دار إحياء العلوم.
۱۰. حسینی جلالی، سید محمدحسین (۱۳۸۰)؛ فهرس التراث، چاپ اول، قم: دلیل ما.
۱۱. ذکاوتی فراگز لو، علیرضا (۱۳۸۲)؛ نکته چینی ها از ادب عربی، تهران: طرح نو.
۱۲. رضی، هاشم (۱۳۸۳)؛ جشن های آتش، تهران: پایتخت.
۱۳. شوقی ضیف (۱۹۸۷)؛ الفنّ ومذاهبه فی الشعر العربی، الطبعة الحادية عشرة، مصر: دارالمعارف.
۱۴. صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹)؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، تهران: فردوسی.
۱۵. عباس، إحسان (۱۹۷۸)؛ إتجاهات الشعر العربی المعاصر، الطبعة الأولى، الكويت: المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب.
۱۶. عبدعلی، عصام (۱۹۷۶)؛ مهیار الدیلمی حیاته وشعره، بغداد: دارالحریة.
۱۷. کخاله، عمرضا (۱۹۹۸)؛ معجم المؤلفین، ج ۱۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ب: مجله ها**
۱۸. امانی چاکلی، بهرام (۱۳۸۶)؛ «مهرگان در عصر اسلامی و بازتاب آن در ادب عربی این دوره»، مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۳، صص ۱۱-۳۶.
۱۹. الحسنی، عبدالرزاق (۱۳۴۵)؛ «مهیار الدیلمی»، المرشد، المجلد الثاني، صص ۸۵-۸۸.
۲۰. راثی، محسن (۱۳۸۸)؛ «تأثیر نوروز در تاریخ ادبیات و زبان عربی»، مجله تاریخ ادبیات، شماره ۶۱، صص ۱۰۳-۱۱۸.
۲۱. زراقت، عبدالمجید (۱۴۰۸)؛ «قراءة فی دیوان مهیار الدیلمی»، الثقافة الإسلامية، العدد ۱۵، صص ۲۵۰-۲۷۲.
۲۲. شکرى، عبدالرحمن (۱۳۵۷)؛ «شعر مهیار»، الرسالة، العدد ۲۸۹، صص ۱۰۰-۱۰۳.
۲۳. علیرضا، میرزا محمد (۱۴۲۷)؛ «التوروز فی الأدب العربی»، آفاق الحضارة الإسلامية، العدد ۱۷، صص ۲۱۳-۲۴۶.
۲۴. مهدوی دامغانی، محمد (۱۳۵۶)؛ «مهیار دیلمی»، نشریه مطالعات اسلامی، شماره ۲۵، صص ۹۷-۱۱۷.
۲۵. ممتحن، حسین علی (۱۳۵۳)؛ «نهضت شعوبیه و نتایج سیاسی و اجتماعی آن»، نشریه بررسی های تاریخی، شماره ۵۱، صص ۱۷۱-۲۰۴.
۲۶. محفوظ، حسین علی (۱۳۴۸)؛ «نوروز در ادبیات عرب»، ترجمه فیروز حریرچی، مجله معارف اسلامی، شماره ۸، صص ۱۱-۲۲.

دراسة مظاهر الثقافة والحضارة الإيرانية في شعر مهيار الدّيلمی^۱

علی اکبر محسنی^۲

الأستاذ المساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة رازی

ابوذر قاسمی آرانی^۳

طالب الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها

الملخص

الثقافة الإيرانية ويعتبر منذ فترة طويلة، واحدة من الثقافات الإنسانية الأكثر إنتاجية، ولا يزال يسترعى الانتباه لشعراء بها. مهيار الدّيلمی من الشعراء الإيرانيين الذي قدّم ثقافته وحضارته إلى الأدب العربي.

هذه المقالة دراسة وصفية - تحليلية تهدف إلى تحديد جوانب مختلفة من الثقافة والحضارة الإيرانية في أشعار مهيار الدّيلمی وهناك طريقة منهجية تبحث عن ديوانه لتقييم الإحتفالات، العادات الإيرانية، الكلمات الفارسية، ذكر ملوك الفرس. في هذه المقالة، نريد أن نثبت تأثراً عميقاً لمهيار من الثقافة والحضارة الإيرانية، وقد وصلنا أيضاً إلى هذه النتيجة أنّ اهتمامه القلبي بوطنه، لم يمنعه من النظر في المبادئ الإسلامية. ولكن تقديم الثقافة والحضارة الإيرانية لأدباء العرب من الشواغل الهامة من حياته الفكرية والسبب لهذا الادعاء فرة الكلمات والعبارات الفارسية في ديوانه.

الكلمات الدّليلية: مهيار الدّيلمی، الشعر، الثقافة الإيرانية، اللغة العربية.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتمال جامع علوم انسانی